

روابط متقابل میان زبانهای ایرانی و هندی باستان و میانه

حسن رضائی باغبیدی*

آریاییان گروهی از هند و اروپاییان بودند که در حدود هزارهٔ سوم پیش از میلاد از هم نژادان خویش جدا شدند و مهاجرتهای خود را آغاز کردند. آنان به زبانی واحد سخن می‌گفتند که یکی از گویشهای زبان هند و اروپایی مادر بود و می‌توان آن را آریایی آغازین نامید. این زبان مشترک پس از جدایی اقوام مختلف آریایی از یکدیگر به دو شاخهٔ اصلی تقسیم شد که امروزه آن دو را نورستانی آغازین و هند و ایرانی آغازین می‌نامند. نورستانی آغازین مادر همهٔ زبانهای نورستانی است که اکنون در مناطق کوهستانی شمال شرق افغانستان رواج دارد. هند و ایرانی آغازین نیز مادر همهٔ زبانهای ایرانی، هند و آریایی و دری است. زبانهای ایرانی پس از مهاجرتهای دسته‌هایی از ایرانیان و ورود برخی از آنان به فلات ایران در اوایل هزارهٔ نخست پیش از میلاد، مسیری جداگانه در پیش گرفتند؛ اما همواره در مقاطع مختلف زمانی و به مناسبتهای

*- عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران - ایران.

مختلف در تماس با زبانهای هند و آریایی بوده‌اند و در این میان داد و ستدهایی نیز صورت گرفته است. هدف این مقاله بررسی گوشه‌هایی از این داد و ستدها در زبانهای ایرانی و هندی باستان و میانه است. زبانهایی که در این بررسی مورد استفاده قرار گرفته عبارت‌اند از: ودایی و سانسکریت کلاسیک (زبانهای هندی باستان)؛ پالی و گاندهاری (از زبانهای هندی میانه [= پراکریت] غربی)؛ اوستایی و فارسی باستان (از زبانهای ایرانی باستان)؛ بلخی، سغدی، ختنی و خوارزمی (از زبانهای ایرانی میانه شرقی) و پارتی و فارسی میانه (زبانهای ایرانی میانه غربی). زبانهای ایرانی و هندی باستان و میانه واژه‌های مشترک فراوانی دارند که به پیشینه مشترک آنها باز می‌گردد، اما واژه‌هایی را نیز می‌توان یافت که از یکی به دیگری راه یافته‌اند. یکی از کهنترین واژه‌های دخیل سانسکریت در اوستا نام خاص گوتمه (gaot ḍ ma) است. در بند شانزدهم فروردین یشت از زایش مردی سخن به میان آمده که خواهد توانست "از مناظره با گوتمه پیروز بدرآید". این نام در ریگ ودا به صورت gotama آمده است. او یکی از هفت عارف (ṛṣi) بزرگ هند باستان و سراینده سرودهای ۷۴ تا ۹۳ از کتاب نخست ریگ ودا بوده است^۱. بودای معروف نیز از خاندان گوتمه نامی بوده و از این رو لقب gautama داشته است. شاید گوتمه مذکور در فروردین یشت را بتوان همان بودا دانست، زیرا آیین بودا از دیرباز در استانهای شرقی ایران شناخته شده بود و از رقیبان دین زردشتی به شمار می‌آمد^۲.

تأثیر زبان سانسکریت را در ترکیب اوستایی hapta handu (هفت رود) نیز می‌توان مشاهده کرد. در بند هجدهم از فرگرد نخست وندیداد «هفت رود» پانزدهمین سرزمینی خوانده شده که اهورا مزدا آفریده است. همین ترکیب در سانسکریت

1- Monier-Williams, p.364.

۲- نیز نک: سرکاراتی، ص ۴-۳۰۳.

به صورت *sapta sindhavah* آمده و در ریگ ودا هم سابقه دارد.^۱ برخی واژه ایرانی باستان **hindu* را که در اوستا به صورتهای *hindu* و *h^hndu*، و در کتیبه‌های فارسی باستان به صورت *hiⁿdu* آمده^۲ - دخیل از *sindhu* هندی باستان می‌دانند که قاعدهٔ ابدال «s» و «h» در زبانهای ایرانی در مورد آن اعمال شده است^۳؛ اما چنانکه تیمه به درستی نشان داده^۴، **hindu* ایرانی باستان و *sindhu* هندی باستان را باید بازماندهٔ **sindhu* هند و ایرانی دانست که هم ریشه‌هایی نیز در دیگر زبانهای هند و اروپایی دارد. تماس میان زبانهای ایرانی باستان و هندی باستان در واقع از زمانی شدت یافت که سپاهیان کورش هخامنشی (شاهنشاهی: ۵۵۰-۵۲۹ ق.م.) از بلخ و ارتفاعات هندوکش گذر کردند و از راه درهٔ کابل به سرزمین هند گام نهادند. در نتیجهٔ این برخورد واژه‌هایی ایرانی از طریق فارسی باستان به زبان سانسکریت راه یافت و در چند مورد گرفته‌برداریهایی نیز صورت گرفت. برای نمونه می‌توان به واژه‌های سانسکریت زیر اشاره کرد:

- *asva.vāra* «سوار»، به قیاس با فارسی باستان *asa.bāra*، از ایرانی باستان **aspa.bāra*، در اصل به معنی «اسب بر»؛
- *divira* «دیبر»، از فارسی باستان **dipī.bara*، در اصل به معنی «کتیبه بر»، از *dipi* «کتیبه» که خود دخیل از *tuppi* ایلامی و آن نیز برگرفته از *dup* سومری است؛

۱- مثلاً در سرود ۳۲ از کتاب نخست ریگ ودا/ به جریان انداختن «هفت رود» به ایندرا (Indra) نسبت داده شده است. ماکس مولر (Max Müller) «هفت رود» را چنین برشمرده است: رود سند، رود سرسوتی و پنج شعبهٔ رود پنجاب نیز نک: Griffith, p.21, n.12.

۲- *hindu* نام یکی از استانهای شرقی شاهنشاهی هخامنشی بوده است.

3- Kent, p.41.

4- Thieme, p.447.

- *divira.pati* «دبیر بد، رئیس دبیران»، از فارسی باستان *dipī.bara.pati*;
- *khola* «خود، کلاهخود»، از فارسی باستان *xaudā*، قس. اوستایی *xaōda*;
- *lipī* «کتیبه، نوشته، خط»، از فارسی باستان *dipī* «کتیبه»، که چنانکه گفته شد دخیل از *tuppi* ایلامی و آن نیز برگرفته از *dup* سومری است؛
- *vāra.bāna* «زره محافظه سینه»، از فارسی باستان **vara.pāna*، در اصل به معنی «سینه بان»¹.

ورود واژه‌های ایرانی به زبانهای هندی حتی پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی (۳۳۰ ق.م.) و در زمان رواج زبانهای ایرانی میانه و هندی میانه همچنان ادامه داشت. برای نمونه می‌توان به برخی از واژه‌های دخیل ایرانی در کتیبه‌های آشوکا (پادشاهی: حدود ۲۶۹-۲۳۲ ق.م.)، به خصوص در صخره نبشته‌های شاهبازگهی (*Shāhbāzgarhī*) و مانسهر (Mānsehrā)، اشاره کرد که به زبان گاندهاری، از زبانهای هندی میانه شمال غربی^۲، و به خط خروشتی (*kharoṣṭhī*) است. در این صخره نبشته‌ها واژه ایرانی شده *dipī* به صورتهای *dipi* و *lipi* «نوشته، متن» آمده است^۳. ابدال «d» به «l» در این واژه تحت تأثیر ریشه‌های هندی *lip* «اندودن» و *likh* «نوشتن» بوده است. در این متون حتی گاه به جای ریشه هندی *likh* از معادل ایرانی آن *nipiš* «نوشتن» استفاده شده است^۴.

1- see also: Borrow, pp.56-57.

۲- گاندهاری زبان رایج در گاندهاره، استانی در محدوده پیشاور کنونی، بوده است. درباره این زبان نک: Bailey, 1943, pp.764-797.

۳- برای مثال در ترکیب *dhammalipi* «متن قانون، نص قانون»، نامی که آشوکا بر فرمانهایش نهاده است.

4- see also: Emmerick, 1983, p.950; Fussman, p.780.

واژه‌های دخیل ایرانی را حتی چند سده بعد در کتیبه‌های کروراینه (Kroraina) که به سده سوم میلادی تعلق دارد و به خط خروشتی نوشته شده - نیز می‌توان یافت. برخی از این واژه‌ها عبارت‌اند از:

- *aspista* «اسپست، شبدر»، قس. فارسی میانه *aspast*، فارسی نو «اسپست»، در اصل به معنی «خوراک اسب»، از ترکیب واژه‌های ایرانی باستان **aspa* «اسب» و **asti* «خوراک» (از ریشه **ad* «خوردن»);

- *načira* «نخجیر، شکار»، قس. فارسی میانه زردشتی و پارسی *naxčīr*، فارسی میانه مانوی *nahčīhr*، سغدی *nyšyr*، احتمالاً از ایرانی باستان **naxu.sčīrya* «شکار نخست، شکار برتر»^۱؛

- *pirova* «دژ»، قس. ختنی *prūva*^۲.

مهم‌ترین دلیل ورود واژه‌های هندی به زبانهای ایرانی نفوذ آیین بودا در سرزمینهای واقع در شمال غرب هند و گسترش آن در میان اقوام ایرانی تبار بود. از جمله کسانی که در ترویج آیین بودا در میان ایرانیان نقش بسزایی داشت کانشکا، پادشاه کوشانی (پادشاهی: حدود ۷۸-۱۰۰ م)، بود. در زمان حکومت کانشکا آیین بودا سراسر افغانستان را فرا گرفت و با گذر از مرزهای جیحون در سرزمین سغد نیز پیروانی یافت. برخی از کهنترین واژه‌های هندی که بر سگه‌های کانشکا و جانشینش هویشکا - به زبان بلخی و به خط یونانی - دیده می‌شود نامهای خاص بودایی است. مانند:

boddo, bodo, boudo «بودا»، از سانسکریت *buddha*؛

maasēno «مهاسنه»، از سانسکریت *mahāsena*؛

sakamano «شاکیمونی»، از سانسکریت *śākyamuni*.

۱- در کتیبه‌ای هندی از حدود سال ۵۰۰ م. واژه *naścīra.pati* «نخجیر بد، رئیس شکارگاه» هم به کار رفته است که به صورت ایرانی باستان **naxu.sčīrya.pati* باز می‌گردد.

2- see also: Bailey, 1958, p.135.



در آثار متأخر زبان بلخی که به خطوط یونانی و مانوی در آسیای مرکزی یافت شده نیز واژه‌های هندی زیر دیده می‌شود:

به خط مانوی: mwwl «رشه»، از سانسکریت mūla

nrh «دوزخ»، از پراکریت naraha، از سانسکریت naraka

pwwn «نیکوکاری»، از سانسکریت puṇya

به خط یونانی: rakšazano «راکشسه‌ها»، از سانسکریت rākṣasa و rakṣas «راکشسه، رکشس (= دیو)»¹.

ایرانیان سغدی زبان نه تنها به دلیل گرایش به آیین بودا، بلکه به دلیل آن که شغل بسیاری از آنان تجارت بود و به مناطق دور و نزدیک سفر می‌کردند واژه‌هایی نیز از زبانهای هندی برگرفته بودند. در قدیمترین آثار مکتوب سغدی که کاغذ نوشته‌هایی معروف به «نامه‌های باستانی سغدی» است و در ویرانه‌های یکی از برج‌های دیده بانی دیوار بزرگ چین یافت شده^۲، بازرگان و مهاجران سغدی تبار ساکن در شهرهای مرزی چین واژه‌هایی هندی را برای برخی از مفاهیم تجاری به کار برده‌اند، مانند:

dykh «نامه»، از سانسکریت lekhya

mwδy «بها، ارزش»، از سانسکریت mūlya

s'rth «کاروان»، از سانسکریت sārtha³.

برخی دیگر از واژه‌های دخیل هندی در متون سغدی عبارت‌اند از:

k`c «فضا، جو»، از سانسکریت ākāśa

1- see also: Sims-Williams, 1989, pp.345, 348.

۲- زمان نگارش این نامه‌ها در فاصله نیمه دوم سده دوم و نیمه نخست سده چهارم میلادی بوده است (قریب، ص پانزده).

3- Sims-Williams, 1987, p.8.

bwt, pwt «بودا»^۱، از سانسکریت buddha
 βry`r, fry`r «معبد بودایی»^۲، از سانسکریت vihāra
 δwk` «دنیا، جهان»، از سانسکریت loka
 kpwr «کافور»، از سانسکریت karpūra
 n`k «اژدها»، از سانسکریت nāga «مار»
 rtn «جواهر، گوهر»، از سانسکریت ratna
 smwtr, swmdr «دریا، اقیانوس»، از سانسکریت samudra
 škkry «شکر»، از سانسکریت śarkarā
 šmn «شمن، راهب بودایی»، قس. گاندهاری śamaṇa، از سانسکریت śramaṇa
 wyn` «عود، چنگ»، از سانسکریت vīṇā
 ارتباط سغدیان بودایی مذهب با متون سانسکریت به اندازه‌ای بود که
 به واژه‌نامه‌های دو زبانه را دریافته و واژه‌نامه‌هایی نیز فراهم آورده بودند. در برخی از
 این واژه‌نامه‌ها نیز واژه‌های دخیل سانسکریت را در سغدی می‌توان یافت. برای نمونه
 در قطعه‌ای کوتاه که از واژه‌نامه‌ای سانسکریت - سغدی به خط براهمی (brāhmī)
 بر جای مانده، در برابر واژه سانسکریت añjana «توتیا، سرمه»، واژه سغدی añcām
 آمده که بدون شک دخیل از سانسکریت است.^۳

۱- همین واژه سغدی به صورت «بت» به فارسی دری وارد شده و به هر تمثالی که مورد
 پرستش واقع شود اطلاق شده است.

۲- این واژه سغدی به صورت «فرخار» به فارسی دری نیز وارد شده است. به علاوه، واژه
 «بهار» فارسی به معنی «بتخانه» و نیز «نوبهار» که نام معبدی بودایی در بلخ بوده از واژه
 سانسکریت vihāra گرفته شده است.

3- see: Maute and Sims-Williams, pp.493-494.

یکی دیگر از سرزمین‌های ایرانی زبان که از حدود سال ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ میلادی در گسترش آیین بودا نقش مهمی بر عهده داشت پادشاهی ختن بود. آثار بازمانده ختنی اکثراً ترجمه‌های متون بودایی فرقه مهاییانه (mahāyāna) از سانسکریت یا از دیگر زبانهای هندی است. در پاره‌ای از موارد اصل سانسکریت از میان رفته و تنها ترجمه ختنی و یا تبتی و چینی بر جای مانده است. تأثیر زبانهای هندی را بر ختنی نه تنها در واژگان آن، بلکه حتی در ساخت واجی آن نیز می‌توان مشاهده کرد. از مهم‌ترین ویژگیهای واجی زبان ختنی که دخل از زبانهای هندی است وجود واجهای دمیده و واجهای برگشته در آن است. واژه‌های دخیل هندی در ختنی غالباً صورت پراکریت دارند و ویژگیهای آوایی گونه گندهاری را می‌نمایانند¹، مانند:

āgāśa, ātāśa «فضا، جو»، از سانسکریت ākāśa؛

bīnā «عود، جنگ»، از سانسکریت vīṇā؛

chada «صدا، سر و صدا»، قس. گندهاری chada، از سانسکریت śabda؛

dukhev «غمگین کردن»، قس. پالی dukkhāpeti «غمگین می‌کند»، از dukkha

«غم، اندوه»³، از سانسکریت dukkha؛

iśvarī «سروری»، از سانسکریت aiśvarya؛

jāna «تفکر، تدبیر»، از سانسکریت dhyāna؛

rakṣ «محافظت کردن»، از سانسکریت rakṣ؛

puña «احسان، نیکوکاری»، از سانسکریت puṇya؛

samtsāra «چرخه حیات، زادمرد»، قس. گندهاری satsara؛ از سانسکریت

saṃsāra

1- Emmerick, 1989, p.228.

۲- این واژه در ختنی متأخر به āvāśa و سپس به āśa بدل شده است.

3- Elizarenkova and Toporov, p.163.

ṣṣamaṇa «شمن، راهب بودایی»، قس. گاندهاری ṣṣamaṇa؛ از سانسکریت
śramaṇa.¹

تنها زبان ایرانی میانه شرقی که تأثیر چندانی از زبانهای هندی نپذیرفته زبان خوارزمی است. با وجود این، حتی در این زبان نیز گاه می‌توان واژه‌ای هندی را شناسایی کرد. برای نمونه می‌توان به واژه mrk «میمون» اشاره کرد که به صورت سانسکریت marka (نیز: markaṭa) باز می‌گردد.

روابط فرهنگی و علمی میان ایران و هند در دوره ساسانی گسترش چشمگیر یافت. ابن ندیم به نقل از ابوسهل بن نوبخت، یکی از بزرگترین مترجمان کتابهای پهلوی [= فارسی میانه] به عربی، می‌نویسد که به فرمان اردشیر بابکان (پادشاهی: ۲۴۰-۲۲۴ م) و پسرش شاپور (پادشاهی: ۲۷۰-۲۴۰ م) کتابهایی را از هند، چین و روم به ایران آوردند و به زبان فارسی [میانه] ترجمه کردند.^۲ نیز به روایت کتاب چهارم دینکرد، شاپور فرمان داد کتابهای مربوط به پزشکی، ستاره‌شناسی، حرکت، زمان، مکان، جوهر، آفرینش، کون، فساد، تغییر عراض، منطق و صنایع را از هند، روم و دیگر سرزمینها گردآوری کنند و به اوستای موجود بپیوندند.^۳ تأسیس مدرسه‌های مهم علمی در شهرهایی چون الرها، نصیبین و جندی‌شاپور در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م) مراکزی برای تبادل اندیشه‌های ملل گوناگون به وجود آورد. تا آنجا که می‌دانیم، در دوره ساسانی کتابی هندی در زمینه پزشکی با نام سیرک به فارسی میانه ترجمه شده بود.^۴ این کتاب به احتمال زیاد ترجمه کتاب چرکه (caraka)، پزشک نامدار هند باستان، بوده است.

1- see also: Bailey, 1958, p.135; Emmerick, 1968, pp.164-165; Idem, 1989, p.228.

۲- ابن ندیم، ص ۹-۳۴۸.

۳- تفصیلی، ص ۳۱۵.

۴- ابن ندیم، ص ۴۳۵.

ارزنده‌ترین اثر هندی که به فرمان خسرو انوشیروان و به دست برزویه طیب به فارسی میانه ترجمه شد، پنجه‌تتره (pañca.tantra) بود. ترجمه برزویه از پنجه‌تتره در سال ۵۷۰ میلادی به زبان سریانی و در حدود سال ۱۴۰ ه‍.ق توسط عبدالله بن مقفع به زبان عربی ترجمه شد. اگرچه ترجمه برزویه بر جای‌نمانده، محتوای آن را براساس ترجمه‌های موجود سریانی و عربی می‌توان بازسازی کرد. تاکنون گمان اکثر دانشمندان بر این بوده که برزویه پنجه‌تتره را مستقیماً از سانسکریت به فارسی میانه ترجمه کرده بود، اما بررسی نامهای خاص موجود در ترجمه‌های بازمانده سریانی و عربی نشان می‌دهد که متن مورد استفاده برزویه احتمالاً به یکی از زبانهای پراکرت شمال غرب هند بوده است!

برخی از واژه‌های دخیل هندی در آثار بازمانده فارسی میانه که نشان از روابط گوناگون فرهنگی، علمی و تجاری میان ایرانیان و هندیان دارد عبارت‌اند از:

anārgēl «نارگیل»، از سانسکریت nārikela

balādur «بالادُر (گیاهی طبّی)»، از سانسکریت bhallātaka

bīš «بیش، اقونیطون»، از سانسکریت viṣa

čatrang «شترنج»، از سانسکریت catur.aṅga. در اصل به معنی «چهار ضلعی»؛

halīlag «هللیله»، از سانسکریت harītaka, harītakī

kāpūr «کافور»، از سانسکریت karpūra

mōz «موز»، از سانسکریت moca

nīlōpal «نیلوفر»، از سانسکریت nīlotpala. در اصل به معنی «نیلوفر آبی»؛

tark «منطق»، از سانسکریت tarka

win «ون، عود، چنگ»، از سانسکریت vīnā

wiyākaran «دستور زبان»، از سانسکریت vyākaraṇa^۱.

پیدایی مانویت در سده سوم میلادی و نفوذ تدریجی آن در آسیای مرکزی و دیگر سرزمینهای شرقی سبب شد که زبانهای ایرانی میانه غربی، یعنی پارتی و فارسی میانه، نیز - که از زبانهای مهم آیینی مانویان شده بودند - در تماس با زبانهای هندی قرار گیرند. در نتیجه، بسیاری از واژه‌های هندی، به خصوص اصطلاحات بودایی، به متون مانوی به زبانهای پارتی و فارسی میانه راه یافت. تعداد این واژه‌ها در متون پارتی بسیار بیشتر از متون فارسی میانه است. برخی از این واژه‌ها در متون مانوی به زبان پارتی عبارت‌اند از:

āhār «خوراک، غذا»، از سانسکریت āhāra

bixš «گدایی کردن»، از سانسکریت bhikṣ

but «بودا»، از سانسکریت buddha

kumār «پسر، شاهزاده»، از سانسکریت kumāra

lōg «جهان، دنیا»، از سانسکریت loka

maran «مرگ»، از سانسکریت maraṇa

mōxš «رهایی، رستگاری»، از سانسکریت mokṣa

narah «دوزخ»، از پراکریت naraha. از سانسکریت naraka

niβrān «نیروانا، فنا»، از سانسکریت nirvāṇa

zambūdīg «جهان، دنیا»، از سانسکریت jambudvīpa، که در اصل نام کشور

مرکزی از کشورهای هفتگانه پیرامون کوه مرو (Meru) است.^۲

۱- نیز نک: تاوادیا، ص ۶۹؛ رضائی باغبیدی، ص ۱۴۷.

۲- نیز نک: سرکاراتی، ص ۱۱-۳۰۷؛ Sims-Williams, 1983, pp.132-141.

بدون شک برخی از واژه‌های ایرانی میانه غربی نیز به زبانهای هندی راه یافته بود. در برخی از متون سانسکریت واژه‌هایی ایرانی یافت می‌شود که دقیقاً مشخص نیست از چه زمانی به سانسکریت وارد شده‌اند. البته بسیاری از این واژه‌ها در متون متأخر سانسکریت به کار رفته‌اند و به احتمال زیاد دخیل از فارسی دری هستند. اما از آنجا که این دسته از واژه‌ها تفاوت چندانی در فارسی میانه و فارسی دری ندارند، شاید بهتر باشد آنها را واژه‌های دخیل ایرانی غربی در سانسکریت نامید. برخی از این واژه‌ها عبارت‌اند از:

bāliša «بالش»، قس. فارسی میانه bāliš;

gañja «گنج»، قس. فارسی میانه ganj، فارسی میانه مانوی ganz;

gañja.vara «گنجور»، قس. فارسی میانه ganjwar، فارسی میانه مانوی

ganzwar

kharbūja «خربوزه، خربزه»، قس. فارسی میانه xarbūzag

mihira «مهر، خورشید»، قس. پارسی مانوی mihir، فارسی میانه mihir

śāha «شاه»، قس. پارسی و فارسی میانه śāh;

tarambuja «تربوز، هندوانه».

آنچه در این مقاله کوتاه گفته شد گوشه‌ای از روابط زبانی و داد و ستدهای واژگانی میان زبانهای ایرانی و هندی باستان و میانه بود. این داد و ستدها در عصر زبانهای ایرانی نو و هندی نو، و به خصوص پس از گسترش اسلام در شبه قاره هند، افزایشی بیش از پیش یافت؛ به گونه‌ای که از یک سو هیچ زبان هندی نو را نمی‌توان یافت که از واژه‌های ایرانی تهی باشد و از سوی دیگر شمار واژه‌های دخیل هندی در زبانهای ایرانی نو به صدها می‌رسد. گردآوری و بررسی واژه‌های دخیل ایرانی در زبانهای هندی نو و واژه‌های دخیل هندی در زبانهای ایرانی نو کار بایسته‌ای است که می‌تواند موضوع طرحی مشترک میان دانشمندان ایرانی و هندی باشد.

منابع و مأخذ

- ابن الندیم: الفهرست، قاهره، بی تاریخ.
- تاوادی، ج.: زبان و ادبیات پهلوی (فارسی میانه)، ترجمه س. نجم‌آبادی، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- تفضلی، احمد: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- رضائی باغبیدی، حسن: «واژه‌گزینی در عصر ساسانی و تأثیر در فارسی دری»، نامه فرهنگستان، س ۴، ش ۳ (۱۵)، ۱۳۷۷ ش.
- سرکاراتی، بهمن: «طرح برای گردآوری لغات دخیل هندی در زبانهای ایرانی»، سایه‌های شکار شده (مجموعه مقاله)، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- صدیق خان شبلی، محمد: تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، اسلام‌آباد، ۱۳۷۰ ش.
- عبدالرشید: فارسی مین هندی الفاظ (اردو)، دهلی، ۱۹۹۶ م.
- قریب، بدرالزمان: فرهنگ سغدی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- مجتبایی، فتح‌الله: «ملاحظات درباره‌ی اعلام کلیله و دمنه»، مجله‌ی زبان‌شناسی، ش ۲، ۱۳۶۳ ش.
- Bailey, H.W.: "Gāndhārī", *BSOAS XI*, 1943.
- : "Languages of the Saka", *Handbuch der Orientalistik*, vierter Band, Iranistik, erster Abschnitt, Linguistik, ed. B. Spuler and H. Kees, Leiden-Köln, 1958.
- Bartholomae, Chr.: *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, 1961.
- Boyce, M.: *A World-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Téhéran-Liége, 1977.
- Burrow, T.: *The Sanskrit Language*, London, 1955.
- Davari, G.D.: *Baktrisch*, Heidelberg, 1982.
- Elizarenkova, T.Y. and Toporov, V.N.: *The Pāli Language*, Moscow, 1976.
- Emmerick, R.E.: "Buddhism among Iranian People", *The Cambridge History of Iran*, Vol. III (2), ed. E. Yarshater, Cambridge, 1983.
- : "Khotanese and Tumshuqese", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, 1989.



- : *Saka Grammatical Studies*, London, 1968.
- Fussman, G: "Aśoka and Iran", *Encyclopaedia Iranica II*, 1987.
- Griffith, R.T.H.: *The Hymns of the Rgveda*, ed. J.L. Shastri, Delhi, 1973.
- Kent, R.G.: *Old Persian Grammer*, New Haven, 1953.
- MacKenzie, D.N.: *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.
- Maute, D. and Sims-Williams, N.: "Eine Sanskrit-Sogdische Bilingue in Brahmī", *BSOAS LIV*, 1991.
- Monier-Williams, M.: *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford, 1992.
- Nyberg, H.S.: *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden, 1974, Vol. II.
- Sims-Williams, N.: "Ancient Letters", *Encyclopaedia Iranica II*, 1987.
- : "Bactrian Language", *Encyclopaedia Iranica III*, 1989.
- : "Indian Elements in Parthian and Sogdian", *Sprachen des Buddhismus in Zentralasien*, ed. K. Röhrborn and Veenker, Wiesbaden, 1983.
- Thieme, P.: "Sanskrit sindhu/Sindhu and Old Iranian hindu/Hindu", *W.B. Henning Memorial Volume*, ed. M. Boyce and I. Gershevitch, London, 1970.

* * *